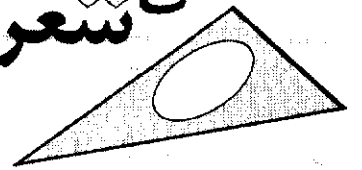




# نقش شعر کلاسیک فارسی در هویت ملی



پروفسور سیدحسین امین

انعکاس دارد و همین ادبیات کلاسیک (مثل گلستان و بوستان سعدی، شاهنامه‌ی فردوسی، دیوان حافظ، مثنوی مولانا و رباعیات خیام) است که مایه‌الاشتراک همه‌ی اقوام ایرانی و باشندگان حوزه‌ی بزرگ تمدنی ایران است.

گذشته از ادبیات کهن پارسی، از مشروطیت تا امروز هم رجال و شخصیت‌های ادبی برجسته‌یی از شمال و جنوب و شرق و غرب ایران برخاسته‌اند که هر یک به‌راستی از عوامل تقویت هویت ملی یعنی از مفاخر ملی ایران‌زمین و مایه‌ی افتخار همه‌ی ایرانیان‌اند، اگرچه مردم خاستگاه ایشان حق دارند که در تعلق سرزمینی و قومی ایشان به خطه و قومیت خویش احساس غرور و سرفرازی بیشتری داشته باشند. برای مثال، مردم خراسان می‌توانند به وجود ملک‌الشعرای بهار به‌عنوان آخرین

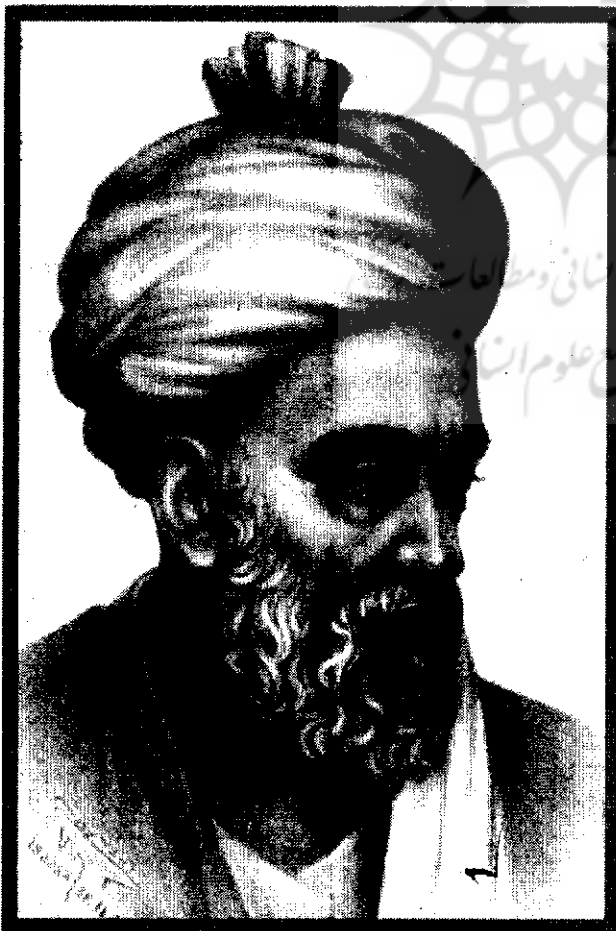
□ چهل صفحه‌ی آغازین شماره‌ی اردیبهشت ۱۳۸۴، به‌دلیل پنجاه و چهارمین سالگرد ملک‌الشعرای بهار (بزرگ‌ترین قصیده‌سرای چند قرن اخیر ایران)، به حقیقت ویژه‌نامه‌یی برای شعر کلاسیک معاصر شده است. مقاله‌ی حاضر به نقش مهمی که ادبیات فارسی به‌طور عام و شعر کلاسیک فارسی به‌طور خاص در هویت ملی ما ایرانیان ایفا کرده و می‌کند، اختصاص دارد.

## ۱- نقش ادبیات در هویت ملی

ادبیات فارسی آینه‌ی تمام‌نمای فرهنگ ملی ایران و یکی از مؤثرترین عوامل تحکیم و تقویت هویت ملی ما ایرانیان است. هویت، یعنی: من کیستم؟ به کدام سرزمین و مردم تعلق دارم؟ چه قدر از فرهنگ خود را می‌دانم و با چه گروهی مشترکات بیشتری دارم؟

ما پیش از این مقاله‌یی با عنوان «نقش قوه‌ی قضائیه در تحکیم هویت ملی» در حافظ شماره‌ی ۶ (شهریور ۱۳۸۳) نوشته‌ایم؛ اکنون تکرار می‌کنیم که در طول تاریخ بشری، زبان و ادبیات - بلافاصله پس از حقوق - بیش از هر چیز دیگر (از جمله اقتصاد، هنر، دین و...) سرشت نهانی ملت‌ها را به‌ظهور می‌رساند. ادبیات، خیلی خوب، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، آرمان‌ها و آرزوها و خلاصه شعور جمعی و آگاهی ملی ملت‌ها را نشان می‌دهد. بنابراین، در ویژه‌نامه‌ی شعر کلاسیک فارسی، در مجله‌یی که خود را حافظ حقوق، فرهنگ و ادب ایرانی معرفی می‌کند، سخن از نقش ادبیات فارسی در تحکیم هویت ملی برای ما اولویت دارد.

از میان انواع مختلف ادبی، شعر کلاسیک (به‌دلیل قابلیت «حفظ کردن، از بر خواندن و شاهد مثال آوردن») بیش از هر نوع دیگر ادبی، حیثیت تاریخی ایرانیان و فرهنگ ملی ایران را منعکس می‌کند. فهم و درک زبان فارسی، غنی‌ترین وجه اشتراک ایرانیان در مجموعه‌ی آموختنی‌های ما در طول تاریخ است؛ به این معنی که زبان فارسی (به‌عنوان زبان رسمی، زبان فرهنگی و زبان ملی همه‌ی اقوام ایرانی) یکی از مؤلفه‌های مهم هویت ما و از موجبات بقا و دوام ایران به‌عنوان یک کشور بوده است. چرا که خودآگاهی ملی ایرانیان به بهترین وجهی در شعر فارسی (به‌صورت بینش معنوی و اشراقی، اخلاق‌گرایی، خردورزی، تفاخر به تبار و تاریخ ایرانی و حس تعلق به سرزمین ایران)



قصیده‌سرای بزرگ فارسی، مهدی اخوان ثالث به مثابه جامع‌ترین شاعر معاصر در هر دو سبک نو و کهن و بدیع‌الزمان فروزانفر به مثابه بهترین پژوهشگر ادبیات عرفانی مباحثات کنند و مردم آذربایجان نه تنها رجالی همچون تقی‌زاده، ستارخان، باقرخان، کسروی، خلیل ملکی بلکه شاعر محبوبی مانند شهریار را سرمایه‌های ملی همه‌ی ایرانیان و موجب فخر و فز ایران معاصر بدانند. مردم گیلان نیز با تربیت چهره‌های برجسته‌ی همچون استاد ابراهیم پورداود، دکتر محمد معین، میرزا کوچک‌خان و ده‌ها، بلکه صدها شخصیت ملی دیگر - به‌حق احساس سرفرازی دارند. مردم خطه‌ی مازندران نیز می‌توانند به نیما یوشیج بنازند. در عین حال، این رجال بزرگ، تنها متعلق به یک منطقه یا یک قومیت نیستند، بلکه به‌رغم خاستگاه‌های متفاوت منطقه‌ی و قومی از مفاخر ملی ایران‌اند.

## ۲- نقش محوری فرهنگ‌سازان

از میان چهره‌های فرهنگ‌ساز ایران پس از مشروطیت، بعضی چهره‌ها نقش محوری دارند. برای مثال، علی‌اکبر دهخدا و دکتر محمد معین در زمینه‌ی لغت‌نویسی، ملک‌الشعراى بهار و نیما در زمینه‌ی شعر، جمال‌زاده و صادق هدایت در زمینه‌ی داستان‌نویسی، محمد قزوینی، سید حسن تقی‌زاده، محمدعلی فروغی و بدیع‌الزمان فروزانفر در زمینه‌ی تحقیقات ادبی، حسن پیرنیا در تاریخ ایران باستان، عباس اقبال آشتیانی در زمینه‌ی تاریخ پس از اسلام، ابراهیم پورداود در زمینه‌ی زبان‌ها و فرهنگ ایران باستان، دکتر غلامحسین مصاحب در زمینه‌ی دایرة‌المعارف‌نگاری، دکتر قاسم غنی در زمینه‌ی تاریخ تصوف، دکتر ذبیح‌الله صفا در زمینه‌ی تاریخ ادبیات فارسی، دکتر سید حسن امامی در زمینه‌ی حقوق مدنی، سید محمدحسین طباطبایی در زمینه‌ی تفسیر قرآن، دکتر علی شریعتی در زمینه‌ی بیدارگری دینی و...

هر کدام از این چهره‌ها خدمتی بزرگ به فرهنگ و ادب ایران زمین کرده‌اند، اما تنها معدودی از میان ایشان را می‌توان به صفت «فرهنگ‌ساز ملی» وصف کرد. شاید مناسب‌ترین کسانی که این عنوان را در خور و شایسته‌اند، علامه‌ی دهخدا و ملک‌الشعراى بهاراند.

از میان فرهنگ‌سازان ایرانی پس از مشروطه، دهخدا و بهار چندان‌بسی‌ترین چهره‌های ادبیات فارسی‌اند. دهخدا و بهار هر دو در شعر و نثر، استبدادستیزی و مبارزه‌ی سیاسی، پژوهش‌های ادبی و تصحیح متون اشتراک دارند، اگرچه در مقام مقایسه، کفه‌ی چندان‌بسی‌بودن دهخدا بر بهار می‌چربد. از سوی دیگر، وقتی به بیدارگری ملی و تقویت روح ایران‌دوستی می‌رسیم، بهار بزرگ‌ترین شاعری است که پس از فردوسی از جهت کمتی و کیفی بیشترین آثار را در این زمینه به ما ارمغان کرده است. در عین حال، اگر ما دهخدا را چند بعدی‌تر از بهار و دیگر استادان هم‌نسل او بدانیم، به راه خطا نرفته‌ایم.

چند بُعدی بودن دهخدا با نگاهی کوتاه به احوال و آثار او

روشن می‌شود: خلق آثار شاعرانه و نوآوری‌های شعری‌اش در زمینه‌ی شعر کلاسیک معاصر، سردبیری صور اسرافیل در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری، مشارکت در فعالیت سیاسی در عصر مشروطیت و پشتیبانی‌اش از دکتر مصدق در نهضت ملی کردن صنعت نفت و بعد اعلام آمادگی برای ریاست «شورای سلطنت» پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در زمینه‌ی مبارزه‌ی سیاسی، تدوین لغت‌نامه در زمینه‌ی دایرة‌المعارف‌نگاری، تدوین امثال و حکم، فرهنگ فرانسه فارسی از یک سوی و تصحیح لغت فرس اسدی و صحاح‌الفرس از سوی دیگر در زمینه‌ی زبان‌شناسی، تعلیق‌نویسی و تصحیح چندین دیوان شعر (حافظ، ناصرخسرو، سید حسن غزنوی، منوچهری، مسعود سعد سلمان، سوزنی سمرقندی و ابن‌یمین) در زمینه‌ی ادبیات منظوم فارسی، خدماتی در برگرداندن آثار از فرانسه به فارسی در زمینه‌ی ترجمه، چرند و پرند در زمینه‌ی طنز سیاسی و...

جمعی از فرهنگوران ایرانی می‌گویند که: «شاعران را قدرت تحقیق نیست.» اما دهخدا، بهار، اخوان و شفیع‌ی‌کدکنی صحت این حکم را نفی می‌کنند؛ هرچند بعضی از ادیبان بزرگ معاصر مانند بدیع‌الزمان فروزانفر از این که به شاعری مشتهر شوند، پرهیز می‌کردند. ابراهیم پورداود نیز از همین دست بود.

## ۳- ادبیات و هویت ملی

ادبیات هر زبان حامل فرهنگ گویشوران آن زبان است و فرهنگ هر کشور، مهم‌ترین مؤلفه‌ی هویت ملی آن کشور. بدین گونه، شناسایی و بررسی ادبیات، نه تنها از جهت ادبی - برای آشنایی با نظم و نثر زبان فارسی - برای ما حائز اهمیت است، بلکه همچنین از جهت تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برای ما ارزش دارد؛ یعنی به دلیل پیوند جدی و عمیقی که آثار منظوم و منثور ادبی با آگاهی ملی، هویت ملی، شعور سیاسی و اجتماعی ما دارد، برای ما و آیندگان سودمند است.

پیوند ادبیات با هویت ملی، به اندازه‌ی نزدیک است که هیچ ملتی را نمی‌توان فاقد ادبیات ملی خاص خود دانست؛ هم‌چنان که هیچ شاعر یا نویسنده‌ی را بدون دانستن فرهنگ مسلط و حاکم بر ذهن و زبان جامعه‌اش نمی‌توان نیک شناخت. برای مثال، کسی که تاریخ عصر حافظ را نداند، به یقین بسیاری از اشعار او را به‌غلط تفسیر خواهد کرد. چنان که اگر کسی تاریخ نداند، اشارت‌های تاریخی حافظ را به تیمور گورکانی و شاه منصور، ممکن است به نوعی کاملاً متباین با مقصود و منظور حافظ تفسیر کند. گذشته از لزوم دانستن تاریخ برای فهم ادبیات، باید گفت که تاریخ هیچ زمانی را نیز بدون دانستن ذهن و زبان ادبی (از جمله اسطوره‌ها) به‌طور عام و اطلاعات و اشارات مفیدی که در اشعار شاعران درباره‌ی فضای واقعی هر عصر به‌طور خاص منعکس است، نمی‌توان نیک، شناسایی کرد.

ادبیات هر عصری، بازتاب بلکه عکس‌العمل فضای ویژه‌ی آن عصر است. پژوهش در ادبیات منظوم و منثور فارسی، بدون آگاهی از تاریخ ایران به‌طور عام و تاریخ اجتماعی و سیاسی

بهبود خاص، یعنی نگاه به متن و بی‌اعتنایی به بطن، کاری ایترو و ناقص خواهد بود. نمونه‌ی متونی که مراجعه به آن‌ها برای نگارش تاریخ ایران پیش از اسلام لازم است، منابعی چون یادگار زریران، جاماسب نامه و درخت اسوریک منظومه‌های عصر اشکانی، تاج‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و خدای‌نامه‌ها، آثار عصر ساسانی و سرانجام شاهنامه است. در تاریخ ادبیات ایران پس از اسلام نیز، شاعران هر عصر هم متأثر از محیط خود بوده‌اند و هم در آثار خود، آگاهی‌های مفیدی راجع به تاریخ سیاسی، اجتماعی و تمدنی عصر خود بر جای گذاشته‌اند. فتح‌نامه‌های منظوم و منثور، هم‌چون شاهنامه‌ها و شهنشاه‌نامه‌های متعددی که در ادوار مختلف تاریخی توسط شاعران و ادیبان هر عصر نوشته شده است، حاوی آگاهی‌ها و مواد تاریخی قابل استفاده‌ی برای محققان و موزخان است. عنصری و عسجدی و فرخی از عصر غزنوی، ناصر خسرو و امیر معزی از عصر سلجوقی، رشید و طواط از عصر خوارزمشاهی، سلمان ساوجی از عصر آل جلائری، سعدی از عصر اتابکان فارس و حافظ از عصر آل مظفر در اشعار خود آگاهی‌های فراوان به دست داده‌اند. دیوان ابن‌یمین فریومدی برای عصر سربداران سبزواری، دیوان جامی برای عصر تیموریان هرات، دیوان و منشآت قائم مقام فراهانی برای عصر قاجار و دیوان بهار برای عصر پهلوی فوائد تاریخی بسیار دارد.

از برآمدن رضاشاه پهلوی تا پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، بر اثر افزایش نرخ باسوادگی، ادبیات فارسی جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی حتی ضد استعماری و ضد استبدادی به خود گرفت. در عصر رضاشاه، ادبیات فارسی عمدتاً در جهت ملت‌سازی، تأسیس نهادهای نوین مدنی، فرهنگ‌سازی، اخذ تمدن اروپایی، تفکیک دین از سیاست بلکه دین‌ستیزی و خرافه‌زدایی حرکت می‌کرد. ظهور نیما، صادق هدایت، احمد کسروی، شریعت سنگلجی، در چنین بستری ممکن شد. اما طبیعت استبدادی رضاشاه مخصوصاً پس از نیل به قدرت مطلق و گرفتاری به نوعی «مالیخولیا»ی قدرت، منجر به حذف همه‌ی همکاران و همراهان مستقل‌الرأی او (از جمله تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، داور، تقی‌زاده و سرانجام فروغی) شد و در نتیجه، با سانسور مطبوعات و خشکانیدن نهال آزادی بیان، ادبیات ما به اوج لازم نرسید؛ ناامنی و عدم امنیت قضایی / سیاسی، به زندانی شدن، تبعید، انزوا و حتی خودکشی چهره‌های برتر ادبیات فارسی هم‌چون بهار، نیما و هدایت انجامید. در دوران دو سال و اندکی زمامداری دکتر محمد مصدق، مطبوعات آزاد بود، اما باز هم بر اثر تزلزل سیاسی فرصت خلاقیت ادبی چندانی حاصل نشد و به هر حال با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اختناق مطبوعات و ممیزی کتاب تجدید شد؛ از آن پس تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، «ادبیات زیرزمینی» توأم با طنز و شایعه روان شد. از جنگ ایران و عراق تا امروز نیز سایه‌ی فراگیر سیاست بر ادبیات (و در مواردی توقیف مطبوعات و تعقیب نویسندگان)، هم‌چنان ادامه یافته است.

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین فوائد پژوهش در شعر کلاسیک معاصر، شناسایی بهتر و بیشتر پیوند نزدیک ادبیات با اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران، یعنی بازتاب‌های عینی و عملی رخدادهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی ایران از عصر مشروطیت تا زمان حاضر در ادبیات است. به همین دلیل در این شماره در انتخاب نمونه‌ها و چهره‌های ادبی، بیشتر از همه، آن دسته آثاری که ارزش تاریخی و فرهنگی داشته باشد، ارائه شده است.

### ۴- ادبیات ملی و شاعر ملی

جمعی از منتقدان ادبی معتقدند که ادبیات، امری انسانی است و «ادبیات ملی» مفهومی ندارد؛ اما در ایران پس از اسلام، هویت ملی و آگاهی تاریخی ایرانیان محصول «ادبیات ملی» ما و مخصوصاً شاهنامه است، هرچند مفهوم سیاسی «ملت» متعلق به دوران مدرن باشد. در ادبیات معاصر چنان‌که من در کتاب ادبیات معاصر ایران به شرح نوشته‌ام، مفهوم ادبیات ملی و مخصوصاً شعر میهنی کاملاً شناخته شده است و طرفداران فراوانی دارد. از آنجا که شماره‌ی حاضر تقریباً با محور قرار دادن شعر مشروطیت، بر نقش شعر فارسی به مثابه‌ی یکی از ابزارهای وحدت ملی تکیه می‌کند و نیز از این جهت که عارف قزوینی پس از مشروطیت به «شاعر ملی» معروف شد، بحثی مختصر پیرامون مفهوم و مصداق شاعر ملی در این مقاله بی‌مناسبت نیست.

«شاعر ملی»، عنوانی است که به‌طور طبیعی و خودجوش، مردم برای یک شاعر ایران‌دوست که مدافع حقوق ایران و منافع ملی ایرانیان باشد، به تدریج شناسایی کنند. به عبارت دیگر، این عنوان و مقام را به‌خلاف عنوان «ملک الشعراء» یا «شاعر رسمی» نمی‌توان با صدور یک فرمان از شاه وقت یا مصادر رسمی قبضه کرد. «شاعر ملی» سمتی متعارف نیست که با تایپ ابلاغ رسمی



روی کاغذ و با امضاء و مهر صاحبان مناصب و مقام به دست کسی بیفتد، یا از او سلب شود.

لقب ملک الشعراء در عرف فرهنگی و تاریخ ادبیات ما و نیز عنوان تقریباً معادل آن در غرب: Poet Laureate در انگلستان و آمریکا کاملاً شناخته شده است. ملک الشعراء در ایران یا انگلستان، شاعری است که به طور رسمی با فرمان پادشاه (یا متولی تشکیلاتی که ملک الشعراء بدان منسوب است)، منصوب می شود و در مراسم رسمی شعری انشاد می کند. برای مثال، سلمان ساوجی در عصر حافظ شیرازی، ملک الشعراء رسمی زمان بود، هم چنان که ملک الشعراء بهار (و پدرش ملک الشعراء صبوری) شاعر رسمی آستان قدس رضوی بودند.

در روزگاران گذشته، شاعری خود شغلی از مشاغل و حرفه‌یی مستقل بود و شاعران از طریق سرودن شعر رسمی در مدح ممدوحان خود و هجو دشمنان ممدوح خویش ارتزاق می کردند و از ممز مستمری و یا اخذ صله امرار معاش می کردند. در نبود رسانه‌های گروهی امروزی (مطبوعات و صدا و سیما) که در اکثر کشورهای در حال توسعه در اختیار حاکمیت‌اند، این شعر شاعران بود که به تبلیغ و زمینه‌سازی فرهنگی برای ایجاد مشروعیت حاکمیت وقت می کرد. شاید گردآوردن آن همه شاعر در دربار محمود غزنوی به همین دلیل بود.

عنوان شاعر ملی در عرف ادبی امروز، تا حدی تحت تأثیر سنت‌های ادبی غربی است. در انگلیس نخستین ملک الشعراءیی که به طور سالیانه مستمری Pension از شاه وقت گرفت، بن جانسون Ben Jonson در ۱۶۱۶ میلادی بود. در حالی که در آمریکا، شاعر ملی کشور از سوی کتابخانه‌ی کنگره انتخاب می شود. ولی مفهوم و مصداق شاعر ملی در ادبیات فارسی معاصر، حالت رسمی ندارد و افتخاری است که مردم به یک شاعر محبوب مردمی (و نه بالضروره بهترین شاعر روزگار خود) در تاجیکستان‌اند. در ایران قبل از انقلاب، صادق سرمد عنوان «شاعر ملی» را به خود بسته بود و در مطبوعات و محافل رسمی، اکثر با همین عنوان از او یاد می شد. اما این ادعا نماند و به جایی نرسید. دوست ما عبدالعلی برومند نیز بیش تر به مناسبت تعلق‌اش به جبهه‌ی ملی، خود را شایسته‌ی این عنوان می شمارد؛ اما از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد، بسیاری از نوگرایان و چپ‌روان، عنوان «شاعر ملی» را به احمد شاملو داده‌اند که نمونه‌ی آن اطلاق این عنوان بر شاملو در مؤخره‌ی گزیده‌ی آثار شاعر به آلمانی به قلم عباس معروفی آمده است و ما آن را نیز ناروا می دانیم.

نمایندگان «مجلس شورای اسلامی»، چند سال پیش، شاعر نامدار و محبوب معاصر شهریار را شاعر ملی ایران معرفی کردند و روز درگذشت او را «روز شعر» معین کردند. در سال‌های اخیر، جمعی دیگر هم، به سلیقه‌ی خویش شاعران مورد علاقه‌ی خود

را با عنوان غیررسمی شاعر ملی در آمیختند. برای مثال، محمد حاجی‌زاده در مقاله‌ی برادر فقید یا شهید خودش را «شاعر ملی» نامیده است، یا یحیی ریحان در سوگ خلیل سامانی (موج) سروده است:

ز مرگ شاعر ملی خلیل سامانی

شدند یاران گریان ز عالی و دانی

در تاریخ ایران، عنوان «شاعر ملی»، بیش از همه، زبینه‌ی فردوسی و بعد از او سعدی است. پس از مشروطیت، عارف قزوینی در عصر خود، به اعتبار میهن‌دوستی و وطن‌پرستی‌اش، شاعر ملی ایران شناخته شد و در میان اکثریت مردم ایران از محبوبیتی کم‌نظیر برخوردار گشت؛ در حالی که وی به هیچ وجه از جهت تکنیک شعری بهترین شاعر زمان خود نبود، بلکه شعر او از جهت قواعد ادبی و میثاق‌ها و معیارهای هنری در درجه‌ی نازل تر از میانه است. با این همه، عارف، غزلیات و ترانه‌های خود را با موسیقی سنتی ایرانی پیوند زد و از این رهگذر اشعارش زبانه‌ی همه‌ی وطن پرستان شد. معیار واقعی «شاعر ملی» باید آن باشد که ملتی اشعار شاعری را پذیرا شود، آن‌ها را بخرد، بخواند، به خاطر بسپارد، به آن‌ها استشهاد کند؛ و به علاوه از خواندن و شاهد آوردن آن‌ها «آگاهی ملی» کسب کند. با آن معیارها، تنها فردوسی «شاعر ملی» است؛ یعنی سعدی اگرچه اشعارش را مردم از بر دارند و به آن‌ها استشهاد هم می کنند، «شاعر ملی» نیست، زیرا شعر او بیش از آن که ملی باشد، اخلاقی و مذهبی است.

### نتیجه‌ی سخن

پس از حقوق، زبان هر قوم و ملتی، بهترین نماینده‌ی سرشت نهانی و ویژگی‌های ملی آن ملت است. به همین دلیل، زبان فارسی از مهم‌ترین عوامل تحکیم هویت ملی همه‌ی اقوام ایرانی است و ادبیات ما، نماد هویت ما. تا پیش از انقلاب مشروطیت، اهمیت شعر از نثر بیش تر بود و به همین دلیل، شعر هنر ملی ما تلقی می شد. از دیرباز آثار شاعران فارسی‌زبان (فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی و خیام) بسیار بیش از آثار منثور (تاریخ بیهقی، کلبه و دمنه، اسرار التوحید و...) محل توجه واقع شده است. نخبگان غرب، همه، خیام، حافظ و مولوی را می شناسند، در حالی که نثرنویسان ما را کسی در خارج نمی شناسد. پس شعر کلاسیک ما، مهم‌ترین عامل وحدت ملی و آگاهی جمعی ماست. فردوسی، با خلق شاهنامه برای هویت ایرانی بستری پاک فراهم کرد؛ بعد از او تنها شاعران عصر مشروطه از جمله بهار، دهخدا، ادیب‌الممالک و عارف هر کدام به نوبت خود با اشعارشان بر آگاهی ملی مافزودند. اما بهار از همه‌ی این‌ها یک سر و گردن بلندتر است. شعر بهار و شعر کلاسیک پس از مشروطه را بویژه از این منظر پاس باید داشت. ■